تفسیر آیه شریفه «ال یعلم... الغیب الا الله»

- بررسی ال در آیه شریفه «ال یعلم ...الغیب الا الله»
- بررسی حصر در آیه شریفه «ال یعلم...الغیب الا الله»
- بررسی «الغیب» در آیه شریفه «ال یعلم... الغیب الا الله»

بررسی ال در آیه شریفه «ال یعلم ...الغیب الا الله»

«**لا يَعْلَمُ مَنْ في السَّماواتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلاَّ اللَّهُ**». دیشب عرض کردم که «ال» مهم است. این «ال» چه نوعی است؟ چندین احتمال مطرح است. وقتی من در مورد آن فکر کردم هفت وجه به ذهنم آمد، با مجموع چیزهایی که ممکن است شما اضافه کنید. در آیه شریفه هفت وجه ممکن است مطرح شود. یکی از آنها همان وجه باطلی است که لازمه اش این است که بگوید مسلمانان کافر هستند! کسانی که میگویند امام و پیامبر علیهماالسلام علم غیب دارند.

«ال» عهد

دیشب توضیح مقدماتی یکی از وجهها را عرض کردم. گفتم «ال» در «الغیب» میتواند «ال» عهد باشد. یعنی یک غیب خاص که معهود در آیه شریفه است. چرا؟ چون «**وَما يَشْعُرُونَ أَيّانَ يُبْعَثُونَ**». پس «الغیب» یعنی «یوم البعث»[1].

شاهد در ساری آیات

آیا میتوانیم جایی را پیدا کنیم که «ال» عهد باشد؟ یا احتمالش در آن ظاهر باشد؟ بله، در خود آیات شریفه هست. «فَلَمّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ إِلاّ دابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا في الْعَذابِ الْمُهينِ[2]»، در اینجا «ال» در «الغیب» میتواند کلّی باشد، مانعی ندارد و محال نیست، اما آن چه که ظاهر آیه است، چون قبلش میفرماید «**قضینا علیه الموت**» و آنها از موت حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیهاالسلام خبر نداشتند. « **ان لو کانوا یعلمون الغیب**» یعنی موت سلیمان. این احتمال دور نیست که «ال» در اینجا عهد باشد؛ یعنی آیه شریفه نمیخواهد بگوید که جن هیچ نوع غیبی را نمیدانند. در این مقام نیست. میخواهد بفرماید بهطور مطلق، عالم به غیب نیستند، این هم یکی مورد آن است. این احتمال عهد در اینجا هست و لو احتمال غیر آن هم هست.

---

[1] و في «معالم التنزيل» و غيره نزلت في المشركين حين سألوا رسول الله صلى الله عليه و سلم عن وقت قيام الساعة فما كان سؤالهم عن ذلك إلا ظنهم أن ادعاء العلم بوقتها من شأن النبوءة توصل لجحد النبوءة إن لم يعين لهم وقت الساعة فأبطلت الآية هذه المزاعم إبطالا عاما لمعيارة الاستثناء بقوله إلا الله(التحرير و التنوير، ج۱۹، ص ۲۹۳)

[2] السبأ ۱۴

بررسی حصر در آیه شریفه «لا یعلم...الغیب الا الله»

علی ای حال ما در این آیه شریفه باید چطور حرف بزنیم؟ آیا آیه شریفه قصر صفت بر موصوف است یا موصوف بر صفت؟ مثلاً در آیه شریفه می‌فرماید: «**وَ مٰا مُحَمَّدٌ إِلاّٰ رَسُولٌ**[1]»؛ این چه حصری است؟ در نفی و الاّ، هر چه که بعد از نفی بیایی مقصور است. آن چه که بعد از الاّ بیایی مقصور علیه است. حضرت نیستند الاّ رسول؛ قصر موصوف بر صفت است. اما اگر بگویی «ما خاتم النبیین الا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله»، این قصر صفت بر موصوف می‌شود.

الآن در آیه شریفه کدام یک از اینها است؟ موصوف محور است و بعد از «ما» نافیه می‌آید یا وصف؟ وصف آمده است. «لاٰ يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلاّٰ اللّٰهُ»، یعنی «ما عالم بالغیب الاّ الله». پس حصر برای چیست؟ برای عالم بالغیب است. محصور در خداوند متعال می‌شود. قصر الصفة علی الموصوف است.

مقدمه: قصر حقیقی؛ امتناع یا امکان؟

در قصر صفت بر موصوف، در معانی و بیان بحث کرده‌اند. قصر موصوف بر صفت، قصر حقیقی می‌شود یا نه؟ می‌گویند محال است. خیلی جالب است[2]. ولی در اینجا بحث ما نیست که بگوییم قصر حقیقی محال است. در قصر موصوف بر صفت مطلقاً قصر اضافی است،

اما بحث ما در قصر صفت بر موصوف است. دو نوع است: قصر حقیقی و قصر اضافی[3].مثلاً در «ما فی الدار الا زید»، قصر صفت بر موصوف است. چه جور قصری است؟ حقیقی است یا غیر حقیقی؟ در خانه نیست، مگر زید. این حصر، حصری واقعی یا اضافی است؟

شاگرد: نسبی است.

استاد: جالب است که حتی ماتن مطول و شارح آن گفته بودند حقیقی است[4]. یعنی حصر حقیقی و اضافی به قدری ظریف است که بزرگانی اشتباه می‌کنند. شاید حاشیه چلبی در مطول بود، در حاشیه گفته بود «فیه بحث[5]»؛ اگر شما می‌گویید «ما فی الدار الا زید»، خب پس فرش و دیوار هم که هست!

شاگرد: شاید مقصود ما فی الدار انسان یا رجل است.

استاد: پس اضافی می‌شود. یعنی «ما فی الدار من سنخ الانسان الا زید»، این اضافی می‌شود. اما حصر حقیقی می‌گوید «ما فی الدار» هیچ چیز «الا زید»، اگر بخواهد حقیقی باشد باید هیچ‌چیز دیگری در خانه نباشد. اگر فرش بود حصر حقیقی نبود و غلط بود. منظور این‌که این مسأله حصر اضافی هنگامه ای است. اگر شما در کتب ادبیات نگاه کنید می‌بینید این حصر اضافی بسیار ظرافت کاری دارد تا این‌که انسان آن را بفهمد.

حصر در آیه شریفه

خب در مانحن فیه در این آیه شریفه، حصر صفت بر موصوف است. اما چه حصری است؟ حصر حقیقی است؟ مانعی ندارد. حصری اضافی است؟ آن هم مانعی ندارد. تمام وجوهش موجود است. یعنی وقتی آیه‌ای به این زیبایی وجوه مختلفی را دارد و انسان می‌تواند روی آن‌ها بحث کند، اما از بین هفت وجهی که من ایراداشت کرده‌ام انسان تنها یک وجهش را بگیرد و وجهی هم باشد که معلوم است در آن گیر می‌افتند. بعد بگوید هر کسی بگوید پیامبر و امام علم غیب دارد کافر است. مرتد از اسلام است. این می‌شود استدلال؟! «لقوله تعالی «**قل لا یعلم من فی السماوات و الارض الغیب الا الله**»»؟!

خب الآن این حصر اضافی است یا حقیقی است؟ وجوهی دارد تمام آن‌ها را عرض می‌کنم. می‌بینید می‌تواند هر کدام از این‌ها باشد.

---

[1] آل عمران ۱۴۴

[2] (و الاول) ای قصر الموصوف علی الصفة (من الحقيقي نحو ما زيد الا كاتب اذا اريد انه لا يتصف بغيره) ای غير الكتابة من الصفات (و هو لا يكاد يوجد لتعذر الاحاطة بصفات الشیء) حتی يمكن اثبات شیء منها و نفی ما عداها بالكلية بل هذا محال لان للصفة المنفية نقيضا و هو من الصفات التی لا يمكن نفيها ضرورة امتناع ارتفاع النقيضين مثلا.

اذا قلنا ما زيد الا كاتب و اردنا انه لا يتصف بغيره لزم ان لا يتصف بالقيام و لا بنقيضه و هو محال(مختصر المعانی، ج ۱، ص ۱۱۶)

[3] (و الثانی) ای قصر الصفة علی الموصوف من الحقيقي (كثير نحو ما فی الدار الا زيد) علی معنی ان الحصول فی الدار المعينة مقصور علی زيد (و قد يقصد به) ای بالثانی (المبالغة لعدم الاعتداد بغير المذكور) كما يقصد بقولنا ما فی الدار الا زيد ان جميع من فی الدار ممن عدا زيدا فی حكم العدم فيكون قصرا حقيقيا ادعائيا و اما فی القصر الغير الحقيقي فلا يجعل فيه غير المذكور بمنزلة العدم بل يكون المراد ان الحصول فی الدار مقصور علی زيد بمعنی انه ليس حاصلا لعمرو و ان كان حاصلا لبكر و خالد.

(و الاول) ای قصر الموصوف علی الصفة (من غير الحقيقي تخصيص امر بصفة دون) صفة (اخری او مكانها) ای تخصيص امر بصفة مكان صفة اخری.

(و الثانی) ای قصر الصفة علی الموصوف من غير الحقيقي (تخصيص صفة بامر دون) امر (آخر او مكانه) .

و قوله دون اخرى معناه متجاوز اعن الصفة الاخرى فان المخاطب اعتقد اشتراكه فى صفتين و المتكلم يخصصه باحديهما و يتجاوز عن الاخرى و معنى دون فى الاصل ادنى مكانا من الشيء يقال هذا دون ذاك اذا كان احطّ منه قليلا ثم استعير للتفاوت فى الاحوال و الرتب ثم اتسع فيه فاستعمل فى كل تجاوز حد الى حد و تخطى حكم الى حكم.

و لقائل ان يقول ان اريد بقوله دون اخرى و دون آخر دون صفة واحدة اخرى و دون امر واحد آخر فقد خرج عن ذلك ما اذا اعتقد المخاطب اشتراك ما فوق الاثنين كقولنا ما زيد الا كاتب لمن اعتقده كاتبا و شاعرا و منجما و قولنا ما كاتب الا زيد لمن اعتقد ان الكاتب زيد او عمرو او بكر و ان اريد به العموم من الواحد و غيره فقد دخل فى هذا التفسير القصر الحقيقى و كذا الكلام على مكان اخرى و مكان آخر.(مختصر المعانى، ج ١، ص ١١٦-١١٧)

[4] المطول و بهامشه حاشية السيد شريف، ج ١، ص ٢٠٦

[5] (قوله نحو ما فى الدار الا زيد او) فيه بحث لان قصر الكون فى الدار على زيد انما يكون بالنسبة إلى باقي افراد الانسان ضرورة تحقق الهواء بل الاسطوانة فيؤل إلى القصر الغير الحقيقي فالظاهر فى التمثيل ان يقال لا واجب بالذات الا الله فان قيل التقرير فى المثال المذكور ما فى الدار انسان الا زيد لان المقدر فى الاستثناء المفرغ من جنس المستثنى منه وكفى كون هذا القصر حقيقيا انتفاء الكون فى الدار عن جميع من سوى زيد من افراد الانسان قلنا فحينئذ يتحقق قصر الموصوف على الصفة قصرا حقيقيا فى مثل قولنا [ما] هذا الثوب الا اسود اذا التقدير ما هذا الثوب ملونا الا اسود فيكفى فى كون القصر حقيقيا انتفاء سائر انواع الالوان عن هذا الثوب و الا محذور فيه مع انه قد ادعى سابقا ًافضاء هذا النوع من القصر الى المحال(حاشية المطول، ص ٣٧٤-٣٧٥)

سيالكوتى اين گونه به كلام چلبى پاسخ مى دهد: (قوله نحو ما فى الدار الا لزيد) اذا لمقدر احد الشئ حتى يكون القصر غير حقيقى لان المستثنى منه يقدر من جنس المستثنى كما سيجئ و امثال هذا الثوب الا [ا]سود، ملونا فيكون القصر الحقيقى من قصر الموصوف على الصفة و لا يقدر فى نحو ما هذا الثوب الا لزيد فانه حينئذ يكون من قصر الصفة على الموصوف و لوجود توهم ان مفاده قصر الملون على اسود و هو من قصر الصفة على الموصوف كان هذا من قصر الموصوف على الصفة لكان ما احد فى الدار الا زيد منه ايضا(حاشية السيالكوتى على المطول، ج ١، ص ٣٢٨)

بررسی «الغیب» در آیه شریفه «لا یعلم... الغیب الا الله»

۱. «ال» در «الغیب»: عهد

اگر «ال» عهد باشد؛ «**قل لایعلم من فی السماوات**»، یعنی «ما عالمٌ بالغیب»؛ که غیب به «السماعة »، یوم القیامه باشد. «ما عالمٌ بالساعة الا الله».

حصر: حقیقی

خب این حصر حقیقی است یا نه؟ حصر حقیقی است. غیر از خدای متعال کسی از ساعت خبری ندارد. «**لایجلّیها لوقتها الا هو**». خب اگر در بحث‌های کلامی و معارفی احتمالاتی بود، باز مانعی ندارد که به یک وجهی این هم اضافی باشد. ولی فعلاً در این مقام می‌گوییم «ما عالمٌ بالساعة الا الله»، که «ال» در «الغیب» به‌معنای عالَم قیامت است که حصر حقیقی می‌شود و مانعی هم ندارد.

۲. «ال» در «الغیب»: استغراق مجموعی

اما یک معنا این است که در «ما عالمٌ بالغیب»، «ال» عهد استغراق است؛ به‌معنای مجموع؛ استغراق مجموعی. عامّ مجموعی نه استغراق شیوعی. استغراق یعنی همه را بگیرد؛ اما به چه صورت؟ تک‌تک، جدا جدا و انحلالاً؟ یا همه را مجموعی بگیرد؟ این، یکی از وجوه است که همه را مجموعی بگیرد. یعنی «ما عالمٌ بالغیب»؛ یعنی «بالغیوب».

فرق «اکرم العلماء» با «اکرم العالم» در چیست؟ «اکرم العلماء» ظهورش در عموم و شیوع است، «ما عالمٌ الغیب» یعنی «بالغیوب».«**انّک انت عَلاّمُ الْغُیُوب**[1]»؛ همه را بدون استثناء می‌داند. «قل لایعلم من فی السماوات و الارض الغیب»، یعنی «الغیوب» تماماً «لایشذّ عنه شیء حتی علم واحد»،

حصر: حقیقی

در اینجا حصر حقیقی است یا اضافی؟ حصر، حقیقی است. روشن است. تنها خدای متعال است که جمیع غیوب را مجموعاً می‌داند. حتی در آن روایت معروف که حضرت فرمودند: اسم اعظم، هفتاد و سه

حرف است، فرمودند ما اهل البیت هفتاد و دو حرف از این حروف اسم اعظم را میدانیم، الا یک حرف که «وه اسم استاثره الله لنفسه[2]».معروف است؛ «اسم مستأثر»؛ یعنی اسمی که «استأثره الله لنفسه»، پس اگر بگوییم بهمعنای «غیوب» است، حصر حقیقی است. این هم یک احتمال.

۳.«ال» در «الغیب»: استغراق شمولی

احتمالی که روی آن تکفیر کرده بودند، احتمال استغراق جمیع است. یعنی «لایعلم من فی السماوات و الارض الغیب»، یعنی ای ّشیء من الغیوب؛ هیچکدام از آنها را غیر از خدا نمیداند. غیر از خدا حتی یکی از آنها را نمیداند. پس اگر کسی بگوید غیر خدا یک غیب میداند، کافر شده است! این احتمال، اضعف است. اصلاً احتمال آن نیست. اینکه میگوییم «اضعف» است به این خاطر است که گفتهاند، اما اگر یک ذره به آن فکر کنیم میبینیم این معنا ندارد که بگوییم هیچکدام از غیوب نیست که کسی غیر از خدا نداند. چرا؟ بهخاطر اینکه خدای متعال بسیاری از غیوب را به ملائکه و اولیاء خودش اعلام کرده است. وقتی اعلام کرده اینها مطّلعند. دیروز دو آیه را خواندیم؛ «عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَدا إِلاّ مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ[3]».

---

[1] المائدة، ۱۰۹

[2] بهعنوان نمونه در بصائر الدرجات :

۱- حدثنا أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن محمد بن الفضل قال أخبرني ضريس الواشي عن جابر عن أبي جعفر ع قال: إن اسم الله الأعظم على ثلاثة و سبعين حرفا و إنما كان عند آصف منها حرف واحد فتكلم به فخسف بالأرض ما بينه و بين سرير بلقيس ثم تناول السرير بيده ثم عادت الأرض كما كانت أسرع من طرفة عين و عندنا نحن من الاسم اثنان و سبعون حرفا و حرف عند الله استأثر به في علم الغيب عنده و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم.(بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ؛ ج1 ؛ ص208)

۷- حدثنا إبراهيم بن هاشم عن محمد بن حفص عن عبد الصمد بن بشير عن أبي عبد الله ع قال: إن اسم الله الأعظم على ثلاثة و سبعين حرفا كان عند آصف منها حرف واحد فتكلم به فخسف بالأرض ما بينه و بين سرير بلقيس ثم تناول السرير بيده ثم عادت الأرض كما كان أسرع من طرفة عين و عندنا من الاسم اثنان و سبعون حرفا و حرف عند الله تعالى استأثر به في علم الغيب المكتوب(بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ؛ ج1 ؛ ص209)

۸- حدثنا أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن محمد بن الفضيل عن سعد أبي عمرو الجلاب عن أبي عبد الله ع قال: إن اسم الله الأعظم على ثلاثة و سبعين حرفا و إنما كان عند آصف منها حرف واحد فتكلم به فخسف بالأرض ما بينه و بين سرير بلقيس ثم تناول السرير بيده ثم عادت الأرض كما كان أسرع من طرفة عين و عندنا نحن من الاسم اثنان و سبعون حرفا و حرف عند الله تعالى استأثر به في علم الغيب المكنون عنده.(بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ؛ ج1 ؛ ص210)

٣- حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن معلى بن محمد عن أحمد بن محمد بن عبد الله عن علي بن محمد النوفلي عن أبي الحسن العسكري ع قال سمعته يقول اسم الله الأعظم ثلاثة و سبعون حرفا و إنما كان عند آصف منه حرف واحد فتكلم فانخرقت له الأرض فيما بينه و بين سبإ و تناول عرش بلقيس حتى صيره إلى سليمان ثم انبسطت الأرض في أقل من طرفة عين و عندنا منه اثنان و سبعون حرفا و حرف عند الله استأثر به في علم الغيب.(بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ؛ ج1 ؛ ص211)

و به عنوان نمونه در کافی شریف:

١- محمد بن يحيى و غيره عن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن محمد بن الفضيل قال أخبرني شريس الوابشي عن جابر عن أبي جعفر ع قال: إن اسم الله الأعظم على ثلاثة و سبعين حرفا- و إنما كان عند آصف منها حرف واحد فتكلم به فخسف بالأرض ما بينه و بين سرير بلقيس حتى تناول السرير بيده ثم عادت الأرض كما كانت أسرع من طرفة عين و نحن عندنا من الاسم الأعظم اثنان و سبعون حرفا و حرف واحد عند الله تعالى استأثر به في علم الغيب عنده و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج ١ ؛ ص٢٣٠)

[3] الجن٢٦ و ٢٧